

فصلنامه تاریخ اسلام

سال هفتم، پاییز ۱۳۸۵، شماره مسلسل ۲۷، ص ۳۱ - ۵۰

چکونگی بیعت با امام علی(ع)

علی کریمی*

پس از قتل عثمان، اصلی‌ترین عامل رسیدن امام علی(ع) به قدرت، بیعت مردم با ایشان بود که همواره یکی از موضوعات مهم قابل بحث در تاریخ صدر اسلام می‌باشد.

نوشتار حاضر، به بررسی تطبیقی و مختصر از چکونگی بیعت با حضرت، براساس کتاب ارزشمند نهج البلاغه و منابع مهم تاریخ اسلام که در فاصله قرن سوم تا دهم هجری تألیف یافته‌اند، پرداخته است تا در این خصوص، برخی از ابهام‌های موجود را رفع کند و به سوالات مرتبط با آن پاسخ دهد.

واژه‌های کلیدی: عثمان، امام علی(ع)، خلافت، بیعت، نهج البلاغه، معاویه، طلحه، زبیر.

* مدرس گروه تاریخ دانشگاه آزاد اسلامی، واحد نور.

مقدمه

در پاسخ به این سؤال که «علی (ع) چگونه به خلافت رسید؟» توجه به حوادث سیاسی قبل از این واقعه ضروری است. با مطالعه سیره پیامبر (ص) در می‌یابیم که تلاش پیامبر(ص)، فقط معطوف به تبلیغ دین نبود، بلکه آن حضرت در صدد بود تا حکومتی اسلامی برای تحقق برنامه‌های خویش تشکیل دهد. در این راستا انعقاد پیمان صلح حدیبیه با کفار قریش؛ اجابت درخواست اهل یثرب؛ بستن پیمان‌های عقبه اول و دوم؛ مهاجرت به یثرب و پی‌ریزی نظام سیاسی اسلام با بستن پیمان میان مردم آن شهر؛ جنگ‌های آن حضرت با مشرکان و ارسال نامه به پادشاهان کشورهای مختلف، چون هرقلم و کسراء، همه بیانگر نگاه سیاسی پیامبر می‌باشد. با رحلت ایشان، ابوبکر در پی واقعه سقیفه به حکومت رسید. وی اندکی قبل از مرگش عمر را به جانشینی برگزید. عمر نیز بعد از ضربت خوردن به دست فیروز، شورایی مرکب از شش نفر را برای انتخاب خلیفه برگزید که حاصل آن به قدرت رسیدن عثمان بود.

بدین گونه، علی (ع)، بعد از رحلت پیامبر، به مدت ۲۵ سال از رسیدن به حکومت جامعه اسلامی دور ماند و تنها بعد از شورشی که بر ضد عثمان رخ داد و به قتل او منجر شد، به سبب گرایش و بیعت مردمی به خلافت رسید.

بررسی چگونگی بیعت با علی (ع) براساس برخی منابع مهم تاریخ اسلام

به طور کلی، دو دیدگاه درباره نحوه به حکومت رسیدن امام علی (ع) وجود دارد:

- ۱- بعد از قتل عثمان مردم، اعم از مهاجر و انصار، چون علی (ع) را شایسته‌ترین فرد برای خلافت می‌دانستند، به سراغ حضرت رفته و ایشان را به خلافت برگزیدند؛ ۲- اجبار شورشیان و تأکید آنان بر تعیین خلیفه‌ای برای سپرپستی جامعه، عامل اصلی در به قدرت رسیدن امام علی (ع) بوده است.

درباره بیعت طلحه و زبیر هم دو نظریه وجود دارد: ۱- با رضایت بیعت کردن؛ ۲- به

اجبار بیعت کردند.

[در اینجا، دیدگاه‌های شماری از تاریخ نگاران مشهور را در این خصوص بررسی می‌کنیم:]

منقري (د: ۴۱۲ه)

از دیدگاه منقري، علی(ع) در حالی که از پذيرش قدرت اکراه داشت، با اصرار مردم که ايشان را شايسته اين مقام مى‌دانستند و برای جلوگيري از تفرقه، خلافت را پذيرفت. او به متمردان از بیعت و فشار شورشيان اشاره‌اي نکرده است؛ فقط ذكر مى‌کند که طلحه و زبير مدتی بعد، نقض بیعت کردند و معاویه هم گويا اصلاً بیعت نکرد. منقري به ذکر بیعت مردم با علی(ع) مى‌پردازد و از قول آن حضرت در پاسخ به شرحبيل بن سمعان کندي مى‌نويسد: «مردم به سوي من سرازير شدند، در حالی که من خود را از اين غوغاء برکنار ساخته بودم. گفتند: دست بیعت بگشاي و من امتناع کردم، باز گفتند: مهنياً بیعت شو که جز تو را سزاوار نمى‌بینيم، من بيم داشتم، اگر امتناع کنم، تفرقه ايجاد شود، پس با آسان بیعت کردم، لیکن مرا چيزی بيمناک نساخت، جز شقاق و دشمني آن دو نفر که با من بیعت کردند، طلحه و زبير و مخالفت معاویه که سابقه‌اي در اسلام نداشت».¹

ابن سعد (د: ۴۳۰ه)

وی معتقد است که همه صحابه رسول خدا (ص) در داخل و خارج مدینه و نيز همه مردم اين شهر، در يك بیعت عمومي با رضایت و بدون هیچ گونه فشاري با علی(ع) پیمان بستند و هیچ کس از بیعت با آن حضرت امتناع نکرد. اين در حالی است که مورخان بعد از ابن سعد، افرادي چون، محمد بن مسلمه، زيد بن ثابت، سعد بن ابي وقاص، اسامه بن زيد را جزء سرباز زنندگان از بیعت با علی(ع) بر شمردند و به نظر مى‌رسد که ابن سعد در ذکر نام اين افراد در زمرة بیعت کنندگان با علی(ع) اشتباه کرده است. بررسی مواضع سياسي اين افراد در قبال علی(ع) هم اين ديدگاه را تأييد مى‌کند. ابن سعد مى‌نويسد: هنگامی که عثمان در ۱۸ ذي الحجه سال ۳۵ه کشته شد، مردم در فردادي آن روز با

علی(ع) بیعت کردند. طلحه، زبیر، سعد بن ابی وقار، سعید بن زید بن عمرو بن نفیل، عمار بن یاسر، اسامه بن زید، سهل بن حنیف، ابو ایوب انصاری، محمد بن مسلمه، زید بن ثابت، خزیمه بن ثابت و همه صحابی رسول خدا در داخل و خارج مدینه، با علی(ع) بیعت کردند.^۲ البته ابن سعد اشاره می‌کند که طلحه و زبیر مدتی بعد گفتند: ما از بیعت کردن با علی(ع) ناراضی بودیم.^۳ به همین دلیل با کمک عایشه، واقعه جمل را ایجاد کردند.

ابن قتیبه (د: ۲۷۶ ه)

وی با اندکی اختلاف، در مقایسه با روایت ابن سعد و منقری، درباره چگونگی به حکومت رسیدن علی(ع) و عوامل مؤثر بر آن می‌نویسد: مردم در هنگام صبح در مسجد جمع شدند و در حالی که عقلشان به جایی نمی‌رسید، اغلب آنان از قتل عثمان پشیمان بودند و طلحه و زبیر را به این کار متهم کردند. آنان در دفاع از خود سخنانی گفتند، پس زبیر گفت: ما در این کار مشورت کردیم که با علی(ع) بیعت کنیم، مردم بر خاستند و به خانه علی(ع) رفتند و گفتند: ما ناچار به داشتن امیری هستیم و تو به این کار سزاواری، دستت را دراز کن تا با تو بیعت کنیم. علی(ع) گفت: این کار بر عهده شما نیست و بر عهده اهل شورا و بدر است. پس هر کس که آنها برگزیدند او خلیفه است، مردم او را ترک کردند، اما عده‌ای چنین گفتند: اگر خبر کشته شدن عثمان در حالی که با کسی بیعت نشده در مناطق مختلف پخش شود، هر کس می‌تواند قیام کند و در آن صورت ایمن نخواهیم بود، پس به سوی علی(ع) باز گردید و او را ترک نکنید، اشتر نخعی به علی(ع) گفت: دستت را دراز کن تا با تو بیعت کنیم، یا این که برای سومین بار چشمان تو را گریان می‌کنیم و پیوسته این سخنان را تکرار می‌کرد و علی(ع) را از آشوب می‌ترساند. وی هم چنین تأکید کرد: کسی به غیر از او سزاوار نیست، پس علی(ع) دست خود را دراز کرد و اشتر و کسانی که با او بودند، بیعت کردند و به سراغ طلحه رفتد و در حالی که ریش او را گرفته بودند، وی را آوردند و گفتند: بیعت کن، او به زبان بیعت کرد و از دست دادن خودداری کرد.^۴

از این روایت نکات جدیدتری در مقایسه با منابع قبلی استنباط می‌شود: پشماینی مردم از قتل عثمان؛ متهم شدن طلحه و زبیر به قتل عثمان و تلاش آنها در زدودن این اتهام؛ نقش زبیر در روی کار آوردن علی (ع) و رفتن مردم به نزد علی (ع) برای بیعت؛ سخنان علی (ع) مبنی بر این که انتخاب خلیفه بر عهده شورا و اهل بدر است؛ ترس مردم از عدم انتخاب رهبر و وقوع سورش؛ فشار اشتر نخعی به علی (ع)؛ پذیرش بیعت مردم از جانب علی (ع) و رفتن به سوی طلحه و بیعت گرفتن اجباری از او. همچنین از گزارش ابن قتیبه استنباط می‌شود که عایشه، عبدالله بن عمر، سعد بن ابی وقاص، و محمد بن مسلمه از بیعت با علی (ع) خودداری کردند و حضرت نیز برای بیعت به آنان فشاری نیاورد.

دینوری (د: ۲۸۲ ه)

از دیدگاه وی، نقش اساسی در به قدرت رسیدن علی (ع) را شورشیان، به خصوص رئیس آنها، غافقی، ایفا کرده‌اند. همچنین از گزارش او تأکید علی (ع) بر بیعت همگانی مردم با آن حضرت و جایز نبودن بیعت‌شکنی استنباط می‌شود. دینوری می‌نویسد: بعد از کشته شدن عثمان، مردم سه روز بدون پیشوا بودند و شخصی به نام غافقی با مردم نماز می‌خواند، پس مردم با علی (ع) بیعت کردند و [آن حضرت] چنین فرمود: شما با من همان گونه که با کسان پیش از من بیعت شده‌ایست، بیعت کردید و حق اختیار پیش از بیعت است.^۵ از روایت دینوری در می‌یابیم که افرادی چون سعد بن ابی وقاص، عبدالله بن عمر، محمد بن مسلمه انصاری و معاویه از بیعت با علی (ع) خودداری کردند.

ابواسحاق ابراهیم بن محمد ثقیقی کوفی (د: ۲۸۳ ه)

بنابر روایت او، علی (ع) به علت فشار مردم و بعد از پذیرش شروط ایشان و قول مردم به همکاری و وحدت، به ناچار خلافت را پذیرفت. او هم علی‌رغم آن که پذیرش خلافت علی (ع) را از سوی برخی تایید می‌کند، به متمردان بیعت اشاره‌ای نمی‌کند، اما معتقد است بیعت با علی (ع) از روی رضایت بود و حضرت از هیچ کس، از جمله طلحه و زبیر، به زور بیعت نگرفت. مؤلف الغارات در زمینه به حکومت رسیدن علی (ع) و درخواست

مردم بر این امر می‌نویسد: بر سر من ازدحام کردید، تا گمان بردم، یک‌دیگر را خواهید کشت، یا مرا خواهید کشت، گفتید: با ما بیعت کن، دیگری را نیاییم و جز تو را نپسندیم، با ما بیعت کن؛ متفرق نشویم و اختلاف کلمه نخواهیم داشت. من با شما بیعت کردم و مردم را به بیعت خود فرا خواندم و هر که به دل خواه با من بیعت کرد، پذیرفتم و هر کس سر باز زد او را وادار بدان نکردم و به حال خود گذاردم. طلحه و زبیر بیعت کردند و اگر نکرده بودند من به زور آنها را وادار نمی‌کردم.^۶

يعقوبی (د: ۲۸۴ ه)

او در گزارش خود، متمندان از بیعت با علی(ع) را سه نفر می‌داند که هر سه، با علی(ع) کینه‌های شخصی داشتند. او به حمایت انصار و مالک از علی(ع) در واقعه بیعت و نیز بیعت طلحه و زبیر با امام(ع) و حمایت آنان از حضرت هم اشاره می‌کند. یعقوبی می‌نویسد: علی(ع) در ذی الحجه سال ۳۵ ه به خلافت رسید و طلحه، زبیر، مهاجران و انصار با او بیعت کردند؛ اولین کسی که با او بیعت کرد، طلحه بود، سپس طلحه و زبیر برخاستند و گفتند: ما با تو بیعت می‌کنیم و تعهد می‌کنیم که بیعت گرفتن از مهاجران بر عهده ما باشد و ابو هیثم بن تیهان، عتبه بن عمر و ابو ایوب هم گفتند: با تو بیعت می‌کنیم و عهد می‌کنیم که بیعت گرفتن از مهاجران بر عهده ما باشد و مردم به جز مروان بن حکم، سعد بن عاص و ولید بن عتبه، با علی(ع) بیعت کردند.^۷

او در ادامه به دلایل سریپچی این سه نفر و سخنان برخی از انصار، چون ثابت بن قیس، خزیمه بن ثابت و مالک اشتر در حمایت از علی(ع) اشاره می‌کند.

طبری (د: ۳۱۰ ه)

وی با آن که خود اذعان دارد، مورخان قبل از او در خصوص چگونگی به حکومت رسیدن علی(ع) اختلاف نظر دارند، تلاش کرده است تا اجماع دیدگاه آنان را نقل کند و البته روایت او مفصل‌تر و حاوی اطلاعات بیشتر و متنوع‌تری در این باره است. طبری به طور کلی با ذکر سلسله روایان، شش گزارش درباره بیعت مردم با علی(ع) ذکر می‌کند.

براساس روایت محمد بن حنفیه، مردم بعد از قتل عثمان به علت سابقه و خویشاوندی علی (ع) با پیامبر به او روی آوردن و وزارت علی (ع) را نپذیرفتند، بلکه به صورت علنی، با او در مسجد بیعت همگانی کردند.

روایت ابو بشر عابدی، علاوه بر درخواست و اصرار مردم، از جمله طلحه و زبیر، و خودداری اولیه علی (ع) و اصرار مردم، بر این امر تأکید می‌کند که علی (ع) خلافت را با شروطی پذیرفت (بی نظر مردم کاری نکند و کلید بیت المال در دست او باشد).

براساس روایت شعبی، علی (ع) به تقلید از عمر خواهان تعیین خلیفه به وسیله سورا بود، اما عده‌ای که در رأس آنها اشتر بود، به سبب ترس از وقوع شورش و هرج و مرج در نبود خلیفه، با علی (ع) به زور بیعت کردند.

روایت ابو عثمان، با اشاره به نقش شورشیان مصر، فشار آنها را عامل اصلی قرار گرفتن علی (ع) در مسند حکومت می‌داند. همچنین براساس این گزارش، شورشیان هیچ برنامه‌ای برای بعد از قتل عثمان نداشته، خود را نیز شایسته خلافت نمی‌دانستند، بلکه این امر را برعهده مردم مدینه می‌دانستند. همچنین گرایش آنان در وهله اول به علی (ع) و سپس به طلحه و زبیر بوده است.

براساس روایت زهری، طلحه و زبیر با زور افرادی چون اشتر از ترس جان خویش با نارضایتی بیعت کردند. آنان پیشنهاد علی (ع) مبنی بر بیعت با آنها را تاکتیکی از جانب آن حضرت برای مهار خویش تلقی کرده، آن را جدی نپنداشتند. زهری همچنین اشاره می‌کند که علی (ع) درخواست طلحه و زبیر مبنی بر واگذاری امارت کوفه و بصره را رد کرد.

براساس روایت عبدالله بن حسن، اغلب رؤسای انصار، از جمله زید بن ثابت (مسئول دیوان و بیت المال عثمان)، کعب بن مالک (مامور عثمان بر زکات طایفه مزینه)، حسان بن ثابت (شاعری که به چیزی اهمیت نمی‌داد)، مسلمه بن مخلد، ابو سعید خدری، محمد بن مسلمه، نعمان بن بشیر و رافع بن حدیج، خصاله بن عبید و کعب بن عجرد، که به عثمان علاقه داشتند، چون احساس کردند در عهد علی (ع)، دیگر امتیازات عثمانی را نخواهند داشت، از بیعت با او خودداری کردند. اهمیت این روایت زمانی مشخص می‌شود

که با روایت یعقوبی، مبنی بر بیعت انصار با علی (ع) مقایسه گردد و در نتیجه، متوجه می‌شویم که آن دسته از انصار که با علی (ع) بیعت کردند از رؤسای قوم و طبقات بالای جامعه نبودند یا حداقل از امتیازات عثمان بهره‌ای نداشتند.

براساس روایت آخر طبری، طلحه و زبیر و برخی از صحابه با شرط اجرای حدود (قصاص قاتلان عثمان) بیعت کردند.^۸

ابن اعثم (د: ۳۱۴ ه)

او می‌نویسد: همه مردم اعم از مهاجر، انصار و شورشیان، بعد از قتل عثمان در مسجد جمع شدند. افرادی چون عمار یاسر، ابو الهیثم بن تیهان، رفاعه بن رافع، مالک بن عجلان، ابوایوب و خالد بن یزید، شیفته‌تر از دیگران بودند و عمار یاسر درباره فضایل علی (ع) سخن گفت. پس علی (ع) خواست، مردم با طلحه و زبیر بیعت کنند و آنها پذیرفتند و علی (ع) را به لحاظ سابقه، فضیلت و قربات با رسول خدا مناسب‌تر دانستند و با او بیعت کردند. فرادی آن روز، مهاجران، انصار، اشراف، بزرگان عرب و عجم، مردم طبقات متوسط، موالی، حشم و هر کس در مدینه بود، همه با رضایت با علی (ع) بیعت کردند.^۹

ابن اعثم هم از فشار شورشیان و متمردان از بیعت ذکری نمی‌کند و بیعت طلحه و زبیر و همه صحابه و ساکنان مدینه را با رضایت می‌داند. دو نکته مهم از روایت ابن اعثم به دست می‌آید: یکی، پیش‌دستی علی (ع) در عرضه خلافت به طلحه و زبیر، به منظور جلوگیری از مخالفت احتمالی بعدی آنها و دیگری، نقش خاص یاران علی (ع) در جریان بیعت با آن حضرت.

ابن عبد ربه (د: ۳۲۸ ه)

دیدگاه وی نیز از اصرار بسیار زیاد مردم به علی (ع) در پذیرش خلافت حکایت دارد.^{۱۰}

مسعودی (د: ۳۴۵ ه)

این موخ شهیر، تنها به ذکر چند کلمه اکتفا می‌کند: «در همان روزی که عثمان

کشته شد، مردم با علی (ع) بیعت کردند^{۱۱} و اندکی بعد «ابوموسی از مردم کوفه برای علی (ع) بیعت گرفت»^{۱۲}، اما گروهی از انصار و جمعی از بنی امية که به عثمان گرایش داشتند و افرادی چون سعد بن ابی وقاص و عبدالله بن عمر از بیعت با علی (ع) خودداری کردند.

مقدسی (تألیف ۳۵۵ ه)

به عقیده وی، مردم در دوران عثمان هم از علی (ع) به عنوان خلیفه بعد یاد می‌کردند و چون عثمان کشته شد، همگان به صورت علنی با علی (ع) بیعت کردند و جز مردم شام و معاویه، همه خلافت او را پذیرفتند.^{۱۳}

ابو علی مسکویه رازی (د: ه)

مباحث وی، ترکیبی از نوشته‌های طبری و منابع قبل از اوست و چیز جدیدی به همراه ندارد.^{۱۴}

ابن عساکر (د: ۵۱۷ ه)

این مورخ به نقش انصار در روی کار آوردن علی (ع) توجه بیشتری دارد. او معتقد است بیعت اولیه با علی (ع) در خانه عمر بن محض انصاری روی داد، سپس در مسجد بیعت همگانی انجام شد و همه مناطق اسلامی، جز سوریه و فلسطین که تحت سلطه معاویه بودند، آن را پذیرفتند. نکته مهم روایت ابن عساکر تأکید بر این است که افرادی چون عمار، ابو جهم بن حذیفه و برخی دیگر از انصار، به دلیل نقشی که در قتل عثمان ایفا کرده بودند، حاضر نبودند با کسی که خواهان قصاص قاتلان عثمان است، بیعت کنند.^{۱۵}

نویسنده کتاب *مجمل التواریخ و القصص* (تألیف: ۵۲۰ ه)

از دیدگاه وی، علی (ع)، زمانه را برای پذیرفتن خلافت نامناسب می‌دانست و تنها پس از اصرار زیاد آن را پذیرفت. نکته دیگر آن که علی (ع) خود را شایسته آن می‌دانست که خلیفه شورای منتخب عمر باشد.^{۱۶}

ابن اثیر (د: ۶۳۰ ه)

روایت او شبهه بسیاری به روایت طبری دارد و هر دو دیدگاه را نقل کرده است. نکته در خور توجه در روایت ابن اثیر، خودداری سعد بن ابی واقاص و عبدالله بن عمر از بیعت با علی (ع) است، که آن را به بیعت مردم منوط نموده‌اند.^۷ اما ابن اثیر مشخص نکرده است قصود آنها از مردم چه کسانی بودند؛ چه، اکثر مردم مدینه و سورشیان، بیعت علی (ع) را پذیرفته بودند.

ابن عبری (د: ۶۸۵ ه)

وی، پس از گزارش تمد بنی امية؛ مانند معاویه، مروان بن حکم، سعید بن عاص و ولید بن عتبه و نیز صحابه طرفدار عثمان و عایشه، در دو روایت مختلف، هم به بیعت طلحه و زبیر و هم به اجراء آنان در بیعت اشاره می‌کند.^{۱۸}

ابن طباطبا (د: ۷۰۹ ه)

روایت او حکایت از اصرار بیش از حد مردم و امتناع اولیه و پذیرش ثانویه علی (ع) دارد.^{۱۹}

نویری (د: ۷۲۳ ه)

وی در روایت خود، شرح مفصل‌تری از به حکومت رسیدن امام علی (ع) ارائه می‌کند و هر دو دیدگاه؛ یعنی «اصرار مردم بر بیعت» و «فسار سورشیان» را ذکر کرده است. نکات مهم روایت او عبارتند از: بیعت آغازین مردم با علی (ع) در خانه‌اش یا در محله‌بنی عمرو بن مبدول؛ پرخاش کردن علی (ع) بر مالک که خواهان فشار بر سعد برای بیعت گرفتن بود؛ شادی مصریان از بیعت با علی (ع)؛ اظهار نارضایتی مردم کوفه و بصره از این که باید تابع مردم مصر باشند؛ بیعت تأخیر کنندگان با علی (ع) به شرط اجرای احکام قرآنی؛ پاسخ علی (ع) به کسانی که خواهان قصاص عثمان بودند؛ نقش سورشیان مصر در قتل عثمان؛ انتخاب علی (ع) از سوی اهل شورا و مردم مدینه؛ و امتناع طلحه، زبیر، سعد بن ابی واقاص و عبدالله بن عمر از پذیرش خلافت.^{۲۰}

ابن خلدون (د: ۸۰۸ ه)

در میان مورخان، وی تنها کسی است که بر بیعت مردم با علی (ع) به خلافت، اشکالاتی وارد کرده است. او پس از بیان استقبال مردم به علی (ع) و امتناع وی از پذیرش خلافت، در ادامه می‌نویسد: چون مردم به علی (ع) گفتند: اگر نپذیری، به اسلام آسیب می‌رسد و بر این امر اصرار کردند، خلافت را پذیرفت، ولی طلحه و زبیر به زور مالک و حکیم بن جبله بیعت کردند. ابن خلدون، مدعی است بیعت با علی (ع) با حضور همه مردم و صحابه بزرگ نبوده است؛ چه، بسیاری از مردم و صحابه بزرگ در هنگام قتل عثمان در شهر نبودند. از آن طرف، همه کسانی که در شهر بودند، متفقاً با علی (ع) بیعت نکردند، بلکه برخی از سران مهاجر و انصار از بیعت خودداری ورزیدند و عده کمی از مردم شهر - و نه اهل حل و عقد - او را انتخاب کردند. ابن خلدون، از سکوت علی (ع) در قتل عثمان و به تأخیر انداختن خون خواهی او انتقاد می‌کند و حتی می‌نویسد: برخی بر این عقیده‌اند که بیعت با علی (ع) انجام نیافته است. او هم چنین با تفصیل بیشتری به ذکر سرباز زنندگان از بیعت می‌پردازد.^{۲۱}

سیوطی (د: ۹۱۱ ه)

وی فقط به ذکر روایت ابن سعد در خصوص چگونگی بیعت با علی (ع) و حوادث بعد از آن می‌پردازد.^{۲۲}

* * *

در حالی که همه مورخان، بیعت مردم با حضرت علی (ع) را در ماه ذوالحجه سال ۳۵ هـ می‌دانند، به جز ابن عساکر که معتقد است این بیعت در سال ۳۵ یا ۳۶ روی داد، در روز آن اختلاف نظر وجود دارد؛ ابن سعد این رویداد را در روز جمعه ۱۸ ذوالحجه سال ۳۵ یا فردای کشته شدن عثمان می‌داند. یعقوبی آن را در روز سه‌شنبه هفت شب مانده از ذوالحجه سال ۳۵ می‌داند. این اعثم آن را در فردای کشته شدن عثمان، مسعودی در روز کشته شدن عثمان، دینوری سه روز بعد از کشته شدن عثمان، یعنی ۲۱ ذوالحجه سال ۳۵،

طبری روز جمعه ۵ روز مانده از ذوالحجه؛ یعنی پنج روز بعد از کشته شدن عثمان یا روز کشته شدن عثمان، ابن عساکر در ذوالحجه سال ۳۵ یا ۳۶، ابن اثیر روز کشته شدن عثمان یا فردای آن روز یا پنج روز بعد از آن، ابن عبری، جمعه ۲۸ ذوالحجه سال ۳۵ نویری، جمعه پنج روز باقی مانده از ذوالحجه سال ۳۵ یا پنج روز بعد از قتل عثمان، می‌دانند.

به هر حال از خلال مطالعه منابع تاریخی به دست می‌آید که بعد از کشته شدن عثمان و بروز شرایط بحرانی، مردم به رهبر نیاز داشتند و چون علی (ع) در آن زمان شایسته‌ترین فرد برای کسب این مقام بود و از طرفی، اکثر رقبای اصلی او، چون طلحه، زبیر، سعد بن ابی وقار، عبدالله بن عمر از قبول این امر امتناع ورزیدند، حضرت به سبب اصرار زیاد مردم و برای جلوگیری از بروز اختلاف، با ذکر شرایطی بیعت مردم را پذیرفت. طلحه و زبیر هم در آن موقعیت انقلابی با ملاحظه گرایش عمومی به علی (ع) در شرایط اضطرار و به امید مشارکت در حکومت، با ایشان بیعت کردند و چون چنین نشد با طرح بیعت اجباری و خون خواهی عثمان با حضرت مخالفت کردند.

بررسی چگونگی بیعت با علی(ع) بر اساس نهج البلاغه

در برخی از خطبه‌ها، نامه‌ها و کلمات قصار نهج‌البلاغه هم از داستان بیعت سخن رفته است که برای مثال در خطبه‌های ۱۷۴، ۱۷۳، ۱۶۲، ۱۳۸، ۱۳۶، ۵۴، ۳۲، ۳۰، ۳، ۲ و ۵۲ و نامه‌های ۲۰۹، ۲۰۵ و ۲۲۹ و کلمات قصار ۱، ۲۲، ۲۰ و ۲۰۹ (از ترجمه سید جعفر شهیدی) به این امر و مسائل پیرامون آن اشاره شده است.

آن حضرت در خطبه شقشقیه، درباره نحوه بیعت مردم می‌نویسد: «ناگهان دیدم، مردم از هر سو روی به من نهادند و چون یال کفتار پیش هم ایستادند، چندان که حسنان^{۳۳} فشرده گشت و دو پهلویم آزرده، به گرد هم فراهم و چون گله گوسفند بر نهاده به هم و به کار برخاستم».^{۳۴}

امام علی (ع) در ادامه این خطبه درباره علت پذیرش خلافت می‌فرماید: «لو لا حضور الحاضر و قیام الحجه بوجود الناصر و ما أخذ الله على العلماء الا يقاروا على كظه ظالم و لا سغب مظلوم...؛ اگر این بیعت کنندگان نبودند و خدا علما را نفرموده بود تا ستمکار شکمبارة را برتابند و به یاری گرسنگان بشتابند رشته این کار از دست می‌گذاشت».^{۲۵}

آن حضرت در این خطبه علت پذیرفتن خلافت را سه عامل می‌داند: حضور حاضران، تمام شدن حجت به سبب وجود یاری کنندگان و عهد خداوندی در گرفتن حق مظلوم از ظالم.

امیر مؤمنان، در جایی دیگر درباره چگونگی هجوم و اصرار مردم می‌فرماید: «چنان بر من فشار آوردند که شتران به آبشور روی آرند و چراتنده پای بند آنها را بردارد و یکدیگر را بافسارند، چنان که پنداشتم، خیال کشتن مرا در سر می‌پرورانند یا در محضر من بعضی خیال کشتن بعضی دیگر دارند».^{۲۶}

امام علی (ع) در خطبهای دیگر علت عدم پذیرش خود را اوضاع نابسامان زمانه معرفی می‌کند و از مردم می‌خواهد از او دست بردارند که اگر وی را به خلافت برسانند، آن گونه که خود تشخیص دهنده، عمل می‌کند: «مرا بگذارید و دیگری را بدست آرید، که ما پیش‌اپیش کاری می‌رویم که آن را رویه‌هاست و خردها بر پای، همانا کران تا کران را ابر فتنه پوشیده است و راه راست ناشناس گردیده و بدانید که اگر من درخواست شما را پذیرفتم، با شما چنان کار می‌کنم که خود می‌دانم و به گفته گوینده و ملامت سرزنش کننده‌ای گوش نمی‌دارم و اگر مرا واگذارید، همچون یکی از شمایم و برای کسی که کار خود را بدو می‌سپارید، بهتر از دیگران، فرمانبردار و شنوایم، من اگر وزیر باشم، بهتر است تا امیر».^{۲۷}

آن حضرت در خطبهای دیگر بیعت مردم با خود را آگاهانه می‌داند: «بیعت شما با من بی‌اندیشه و تدبیر نبود».^{۲۸}

امیر مؤمنان(ع) در جایی دیگر بیعت همه مردم را شرط خلافت نمی‌داند و بر این اساس برای غاییان حقی برای نقض بیعت قابل نیست و انتقاد آنان را رد می‌کند «به جانم

سوگند؛ اگر کار امامت راست نیاید، جز بدان که همه مردم در آن حاضر، باید چنین کاری ناشدنی نماید، لیکن کسانی که حاضرند و حکم آن دانند، بر آنان که حاضر نباشند، حکم را نند و آنگاه حاضر حق ندارد سر باز زند و نپذیرد و نه غایب را که دیگری را امام خود گیرد».^{۲۹}

امام علی (ع) انتخاب خلیفه را بر عهده مهاجر و انصار - و نه همه مردم - می داند و چون اینان با او هم مثل خلفای قبل از او بیعت کردند، اعتراض معاویه را نمی پذیرد «شورا از آن مهاجران و انصار است، پس اگر گرد مردی فراهم گردیدند و او را امام خود نامیدند کسی حق نافرمانی ندارد».^{۳۰}

آن امام همام، در خطبه‌ای دیگر معتقد است، تمام مردم شهر با خوشحالی با او بیعت کردند: «خوشنودی مردم در بیعت من بدان جا رسید که خردسال شادمان شد و سالخورده لرزان بدان جا روان و بیمار برای بیعت خود را بر پای می داشت و دختر جوان برای دیدن آن منظره سر بر هنه دوان».^{۳۱}

امیر مؤمنان(ع) در خطبه‌ای دیگر به عدم اشتیاق و علاقه خود به خلافت و اصرار مردم اشاره دارد: «به خدا که مرا به خلافت رغبتی نبود و به حکومت حاجتی نه، لیکن شما مرا بدان وا داشتید و آن وظیفه را به عهده‌ام گذاشتید».^{۳۲}

امام علی (ع) در جایی دیگر به بی توجهی خود به قدرت و نقش مردم در روی کار آوردن خود، بدون بخشنیدن مال یا مقام و نیز به موضع طلحه و زیر پس از بیعت و ادعای آنها در خون خواهی عثمان اشاره می کند: «من بی مردم نرفتم تا آنان روی به من نهادند و من با آنان بیعت نکردم، تا آنان دست به بیعت من گشادند و شما دو تن از آنان بودید که مرا خواستید و با من بیعت کردید و مردم با من بیعت کردند، نه برای آن که دست قدرت من گشاده بود، یا مالی آماده».^{۳۳}

به هر صورت آن چه از نهیج البلاعه درباره به حکومت رسیدن امام علی (ع) به دست می آید، این است که ایشان در مواردی خلافت را حق خود می دانستند که از سوی خلفای

قبل غصب شده بود؛ اما چون بعد از قتل عثمان، اوضاع زمانه را برای خلافت خویش مناسب نمی‌دید، در وهله اول از پذیرش آن خودداری ورزید تا مردم اتفاق کنند و شرایط او را پذیرنند و تنها زمانی که با اصرار مردم و تمام شدن حجت به سبب وجود یاران و عهد خداوندی مواجه شد، خلافت را پذیرفت. نکته مهم آن که حضرت علی(ع) پذیرش مردمی را عامل اصلی به فعلیت رساندن خلافت خود می‌داند و معتقد است همه مردم از جمله طلحه و زبیر بدون هیچ فشاری یا بخشش مال یا مقامی از روی رضایت با ایشان بیعت کردند. هم چنین حق انتخاب خلیفه را بر عهده شورای مهاجر و انصار، اهل بدر یا اهل حل و عقد می‌دانست نه همه مردم و به نظر علی(ع) چون اینان بیعت می‌کردند، حکومت مشروعیت مردمی می‌یافتد و مخالفت با آنان جایز نبود.

بی‌نوشت‌ها

۱. نصرین مراحم منقري، واقعه صفين، ترجمه کريم زمانی، (تهران، موسسه خدمات فرهنگي رسا، ۱۳۶۴) ص ۱۱۹.
۲. ابن سعد، **الطبقات الكبيرى**، (بيروت، دارصادر، ۱۴۰۵ هـ)، ج ۳، ص ۳۱.
۳. همان، ص ۳۲.
۴. ابن قتيبة الدينوري، **الامامه و السياسه**، تحقيق طه محمد الزيني، (بيروت، دارالمعرفة، ۱۳۸۸ هـ)، الجزء الاول، تلخيص از ص ۴۷ - ۴۶.
۵. ابو حنيفة احمد بن داود دينوري، **أخبار الطوال**، ترجمه محمود مهدوي دامغانی، (تهران، نشر نی، ۱۳۶۴)، ص ۱۷۶.
۶. ابراهيم بن محمد ثقفى كوفى، **الغاراث**، ترجمة محمد باقر كمرهای، (بی‌جا، فرهنگ اسلام، ۲۵۳۶)، ص ۱۳۱ - ۱۳۲.
۷. يعقوبي، **تاریخ يعقوبی**، الجزء الثاني، (بيروت، بی‌نا، ۱۳۷۹ ق)، تلخيص از ص ۱۷۸ - ۱۷۹.
۸. طبرى، **تاریخ طبرى**، ترجمه ابوالقاسم پائىنده، (تهران، اساطير، ۱۳۶۲)، ج ۷، نقل به مضمون از ص ۲۳۲۹ - ۲۳۳۷.
۹. ابن اعثم كوفى، **الفتوح**، مصحح غلام رضا طباطبایی مجد، (تهران، آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۷۲)، نقل با تصرف از ص ۳۹۲ - ۳۸۹.
۱۰. ابن عبدربه، **العقد الفريد**، (قاهره، بی‌نا، ۱۹۵۳ م)، الجزء الرابع، ص ۳۱۸.

۱۱. مسعودی، التنبیه و الاشراف، ترجمه ابوالقاسم پایندہ، (تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۶)، ص ۲۷۹.
۱۲. همو، مروج الذهب و معادن الجوهر، ترجمه ابوالقاسم پایندہ، (تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۷۶)، ج ۱، ص ۷۱۰.
۱۳. مطهیر بن طاهر مقدسی، آفرینش و تاریخ، ترجمه محمد رضا شفیعی کدکنی، (تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۴)، مجلد اول تا سوم، ص ۸۷۴ - ۸۷۵.
۱۴. ابوعلی مسکویه رازی، تجارب الامم، ترجمه ابوالقاسم امامی، (تهران، سروش، ۱۳۷۹)، ج ۱، ص ۴۲۳ - ۴۲۷.
۱۵. ابن عساکر، ترجمه الامام علی بن ابی طالب من تاریخ مدینه الدمشق، تحقیق محمد باقر محمودی، الجزء الثالث، (بیروت، موسسه محمودی، ۱۴۰۰)، ص ۱۲۳ - ۱۲۴ و ۳۴۰.
۱۶. مؤلف نامعلوم، معجم التواریخ و القصص، تصحیح ملک الشعرا بهار، (تهران، چاپخانه خاور، ۱۳۱۸)، ص ۲۸۷.
۱۷. ابن اثیر، الكامل فی التاریخ، (بیروت، دارصادر، ۱۳۸۵)، الجزء الثالث، ص ۱۹۰ - ۱۹۴.
۱۸. ابن عبری، تاریخ مختصر الدول، ترجمه محمد علی تاج پور و حشمت الله ریاضی، (تهران، اطلاعات، ۱۳۶۴)، ص ۱۶۵.
۱۹. ابن طباطبا، تاریخ فخری، ترجمه محمد وحید گلپایگانی، (تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۷)، ص ۱۱۵.
۲۰. شهاب الدین احمد نویری، نهایه الارب فی فسون الادب، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، (تهران، امیر کبیر، ۱۳۶۴)، ص ۱۰۵ - ۱۰۸.
۲۱. ابن خلدون، العبر، ترجمه عبدالمحمد آیتی، (تهران، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، بی تا)، ج ۱، ص ۵۹۱؛ همو، مقدمه، ترجمه محمد پروین گنابادی، (تهران، علمی و

- فرهنگی، ۱۳۶۶)، ج ۱، ص ۴۱۰ - ۴۱۱.
۲۲. جلال الدین السیوطی، *تاریخ الخلفاء*، تحقیق، محمد یحیی الدین عبدالحمید، (مصر، مطبعة السعادة، ۱۳۷۱ ق)، ص ۱۷۴ - ۱۷۵.
۲۳. برخی مفسران، حسان را تعبیر به حسن (ع) و حسین (ع) کردند و بعضی دیگر آن را به معنای دو پهلو دانستند. سید جعفر شهیدی در ترجمه نهج البلاغه، معنای دوم را پذیرفته است.
۲۴. شریف رضی، *نهج البلاغه*، ترجمه سید جعفر شهیدی، (تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۷)، خطبه ۳، ص ۱۱.
۲۵. همان.
۲۶. همان، خطبة ۵۴، ص ۴۵، و خطبة ۱۳۸، ص ۱۳۵.
۲۷. همان، خطبة ۹۲، ص ۸۵.
۲۸. همان، خطبة ۱۳۶، ص ۱۳۶.
۲۹. همان، خطبة ۱۷۳، ۱۷۹.
۳۰. همان، نامه ۶، ص ۲۷۴.
۳۱. همان، خطبة ۲۲۹، ۲۶۲، ص ۲۶۲.
۳۲. همان، خطبة ۲۰۵، ۲۳۹، ص ۲۳۹.
۳۳. همان، نامه ۵۴، ص ۳۴۱.

منابع

- ابن الاثیر، عزالدین، *الکامل فی التاریخ*، (بیروت، دارصادر، ۱۳۸۵ هـ. ق).
- ابن اعثم کوفی، محمد بن علی، *الفتوح*، مصحح غلام رضا طباطبائی مجد، چاپ اول.

- (تهران، آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۷۲).
- ابن خلدون، عبدالرحمن، مقدمه، محمد پروین گنابادی، چاپ دوم، (تهران، شرکت انتشارات علمی فرهنگی، ۱۳۶۶).
- _____، العبر، ترجمه عبدالمحمد آیتی، چاپ اول، (تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، بی‌تا).
- ابن سعد، الطبقات الکبری، (بیروت، دار صادر، ۱۴۰۵ ه. ق.).
- ابن عبدربه، ابو عمر احمد بن محمد، العقد الفرید، (قاهره، بی‌نا، ۱۹۵۳م).
- ابن العبری، غریغوریوس ابوالفرج اهرون، تاریخ مختصر الدول، ترجمه محمد علی تاج پور و حشمت‌الله ریاضی، چاپ اول، (تهران، اطلاعات، ۱۳۶۴).
- ابن عساکر - ابوالقاسم علی بن الحسین، ترجمه الامام علی ابن ابی طالب من تاریخ مدینه دمشق، تحقیق محمد باقر المحمودی، الطبعه الثالثه، (بیروت، مؤسسه المحمودی، ۱۴۰۰هـ).
- ابن طباطبا، محمد بن علی، تاریخ نخری، ترجمه محمد وحید گلپایگانی، چاپ سوم، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، (۱۳۶۷).
- ابن قتیبه الدینوری، ابی محمد عبدالله ابن مسلم، الامامة و السياسة، تحقیق طه محمد الزینی، (بیروت، دارالمعرفه، ۱۳۸۸ ه. ق.).
- ثقیل کوفی، ابو اسحاق ابراهیم بن محمد، الغارات، ترجمه محمد باقر کمره‌ای (بی‌جا)، فرهنگ اسلام، (۲۵۳۶).
- دینوری، ابو حنیفه احمد بن داود، اخبار الطوال، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، چاپ اول (تهران، نشر نی، ۱۳۶۴).
- السیوطی، جلال الدین عبدالرحمن بن ابی بکر، تاریخ الخلفاء، تحقیق محمد یحيی الدین

- عبدالحمید، الطبعه الاول، (مصر، مطبعة السعادة، ۱۳۷۱ق).
- شریف رضی، نهج البلاغه، ترجمه سید جعفر شهیدی، چاپ یازدهم، (تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۶).
- طبری، محمد بن جریر، تاریخ طبری، (تاریخ الرسل و الملوك)، ترجمه ابوالقاسم پاینده، جلد ششم، (چاپ دوم، تهران، اساطیر، ۱۳۶۲).
- مسعودی، ابو الحسن علی ابن الحسین، التنبیه و الاشراف، ترجمه ابوالقاسم پاینده، چاپ دوم، (تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۵).
- ———، مروج الذهب و معادن الجوهر، ترجمه ابوالقاسم پاینده، چاپ دوم، (تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۲۵۳۶).
- مقدسی، مطهر بن طاهر، آفرینش و تاریخ، ترجمه محمد رضا شفیعی کدکنی، چاپ اول، (تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۴).
- مسکویه رازی، ابوعلی، تجارب الامم، ترجمه ابوالقاسم امامی، چاپ اول، (تهران، سروش، ۱۳۶۹).
- منقري، نصر بن مزاحم، واقعه صفين، ترجمه کریم زمانی جعفری، چاپ اول، (بسی جا، مؤسسه خدمات فرهنگی رسانه، ۱۳۶۴).
- نویری، شهاب الدین احمد، نهاية الارب فی فنون الادب، ترجمة محمود مهدوی دامغانی، چاپ اول، (تهران، مؤسسه انتشارات امیر کبیر، ۱۳۶۴).
- یعقوبی، احمد بن یعقوب، تاریخ یعقوبی، (بیروت، بی‌نا، ۱۳۷۹ق).
- ———، مجلل التواریخ و القصص، تصحیح ملک الشعرای بهار، (تهران، چاپخانه خاور، ۱۳۱۸).